



● سعیده فخار نوغانی^۱ | نظریه مصونیت باور و پاسخ به شکاکیت *

چکیده

توجیه باورها بر مبنای دو مسئله از جانب سنت شکاکیت به چالش کشیده شده است: فرض‌هایی که در آن امکان توجیه باورها غیرممکن است و رابطه منطقی میان توجیه باور با نفی فرض‌های شکاکیت بر طبق اصل بستار. در مقابل این مسئله دو راه حل معرفتی مطرح شده است؛ نظریه حساسیت نسبت به صدق و نظریه مصونیت باور. دیدگاه اول با انکار اصل بستار رابطه استلزامی میان نفی فرض‌های شکاکیت و توجیه باور را زیر سؤال می‌برد؛ اما دیدگاه دوم ضمن پذیرش اصل بستار با طرح نظریه خاص خود در باب توجیه، مدعی نفی فرض‌های شکاکیت است. نظریه مصونیت باور سوسا را می‌توان از این گروه دانست. طبق این دیدگاه باور به P مصون است اگر و تنها اگر صادق نباشد که بدون صادق بودن P ، S به P باور داشته باشد. همچنین باور به P مصون است مشروط بر این که صرفاً وقتی P صادق است، مورد اعتقاد باشد. همچنین یک باور مصون است اگر به راحتی کاذب نشود.

واژگان کلیدی: توجیه^۱، شکاکیت^۲، اصل بستار^۳، حساسیت به صدق^۴، مصونیت باور^۵

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۱۲

۱. عضو هیئت علمی جامعه المصطفی‌العالمیه واحد مشهد مقدس fakharsa8@gmail.com



مقدمه

این سؤال که آیا باورهای ما از توجیه معرفتی برخوردار است یا خیر از قدیمی‌ترین پرسش‌هایی است که از جانب شکاکیت مطرح شده است. ادعای اصلی این دیدگاه آن است که ما یا هیچ دلیلی برای پذیرش باورهای خود نداریم و یا اینکه دلایل ما مکفی نیستند و در فرض اول با شکاکیت در ناحیه توجیه و در فرض دوم شکاکیت در ناحیه معرفت مواجه هستیم (Williams, 1999: p.40). شکاکیت در ناحیه توجیه با طرح فرض‌های ممکن که در آن امکان توجیه باور غیرممکن است، ادعای خود را اثبات می‌کند. در مقابل این ادعا نظریات مختلفی در دفاع از مسئله توجیه مطرح شده است. برخی با رویکردی درون‌گرایانه به عواملی چون باورهای پایه در سلسله باورها و یا وجود انسجام در میان مجموعه باورهای فاعل شناسا اشاره کرده‌اند. (Vogel, 2008: p. 535) برخی بر مبنای رویکرد برون‌گرایانه خود، شکل‌گیری باور بر اساس فرایندهای باورساز قابل اعتماد را ملاک توجیه می‌دانند. (Bergman, 2008: p. 505)

برخی از معرفت‌شناسان برون‌گرا در پاسخ به این مسئله از تکنیک متفاوتی استفاده کرده‌اند و به ادعای شکاک مبنی بر رابطه توجیه با فرض‌های شکاکیت پرداخته‌اند که از جمله آنها می‌توان به نظریه حساسیت نسبت به صدق و نظریه مصونیت باور از کذب اشاره کرد. تمرکز این نوشتار بر بررسی نظریه مصونیت و مؤلفه‌های آن خواهد بود. برای رسیدن به این مهم به ادعای شکاکیت در این مسئله و دو نظریه رقیب این دیدگاه یعنی نظریه حساسیت نسبت به صدق و نظریه بدیل‌های مناسب نیز اشاره خواهیم نمود.

۱. استدلال شکاکیت در توجیه

شکاکیت در ناحیه توجیه متعلق به سنت باستانی یونانی است. این نوع از شک که ذیل مسئله تسلسل توجیه معرفتی مطرح می‌شود توسط ارسطو و سکستوس امپریکوس مطرح شده و به دلیل تدوین دقیق‌تر آن توسط آگریپا به شکاکیت آگریپایی^۱ معروف است.

ادعای اصلی این دیدگاه این است که ما هیچ دلیلی برای پذیرش باورهای خود نداریم؛ در نتیجه



باورهای ما از توجیه بی‌بهره‌اند. (Williams, 1999: p. 47) تأکید این دیدگاه بر مسئله توجیه و نه معرفت، وجه تمایز آن از شکاکیت در معرفت است؛ زیرا هدف شکاک ابطال هر نوع توجیه برای باورهاست نه فقط توجیهی که قرار است باور من را به حد معرفت ارتقا بخشد.

صورت استدلالی این نحوه از شکاکیت را می‌توان چنین تقریر کرد:

- اگر فاعل شناسا S به گزاره P باور داشته باشد، برای صدق P باید دلیل داشته باشد؛

- S واجد دلیل R1 برای باور به P است؛

- فاعل شناسا S برای صدق R1 نیز باید دلیل داشته باشد؛

- اگر ارائه دلیل برای R1 به دلیل R2 بینجامد و این امر ادامه داشته باشد به تسلسل منتهی خواهد شد.

در مواجهه با مسئله مذکور روش‌های سه‌گانه‌ای وجود دارد:

ا. R2 به‌گونه‌ای است که پذیرش اش نیازمند به دلیل دیگری نیست؛

ب. پذیرش R2 نیازمند به یکی از دلایلی است که قبلاً بیان شده است؛

ج. پذیرش R2 نیازمند به دلیل جدیدی مانند R3 است.

- هیچ‌کدام از روش‌های سه‌گانه قابل قبول نیست؛ زیرا فرض اول مبنایانه است و مبنایایی پاسخ قابل قبولی برای شکاک نیست. فرض دوم منتهی به دور می‌شود و فرض سوم نیز به تسلسل دلایل می‌انجامد؛

- در نتیجه باور S به گزاره P کاملاً بدون دلیل و توجیه است.

ممکن است در این‌جا این مسئله مطرح شود که فرض اول یعنی پاسخ مبنایانه ارسطو پاسخی قوی و قابل قبول بوده و می‌تواند ادعای شکاک را ابطال کند. اما رویکرد شکاکیت آگریپایی با ارائه دلایل پنج‌گانه



به مبنای گرای ارسطو پاسخ داده است. این دلایل که با «تروپ»^۷ از آن یاد می‌شود، چنین است:

- امور عالم به محسوسات و معقولات تقسیم می‌شود. در این که کدامیک از این امور حقیقی هستند اختلاف وجود دارد به طوری که نمی‌توان هیچ‌یک را بر دیگری ترجیح داد.

- اثبات هر محسوسی باید با محسوس دیگر صورت بگیرد؛ همین‌طور هر معقولی با معقول دیگر اثبات می‌شود. خود این محسوس یا معقول نیز برای اثبات نیازمند محسوس یا معقول دیگر هستند و این سلسله تا بی‌نهایت ادامه دارد. بنابراین هیچ امری اثبات نخواهد شد.

- همه امور نسبی هستند؛ زیرا محسوس و معقول نسبت به فاعل شناسا خود دارای اضافه و نسبت است و به این اعتبار نسبی بوده و اختلاف نظر درباره آن وجود دارد.

- نمی‌توان محسوس را به واسطه معقول اثبات کرد؛ زیرا اثبات امر معقول خود، محتاج معقول دیگری است و ادامه این فرآیند مستلزم تسلسل است. هم‌چنین نمی‌توان محسوس را به وسیله معقول و معقول را به وسیله محسوس اثبات کرد؛ زیرا مستلزم دور محال است.

- اگر برای رهایی از دور و تسلسل به اصول اثبات نشده قائل باشیم، امری نادرست است؛ زیرا اگر بتوان استدلال را با فرضیه آغاز کرد، می‌توان خلاف آن فرض را هم فرض کرده و استدلال را با خلاف آن شروع نمود. ضمن این که اگر صرف فرض کردن برای اثبات امری کافی باشد، می‌توان نتیجه را قبل از اثبات، ثابت شده فرض نموده و در این صورت دیگر نیازی به استدلال نخواهیم داشت.

در نهایت هیچ نقطه آغازی وجود ندارد که جزم‌گرایان آن را به عنوان دلیلی خوب بر وجود پدیدارها ارائه

کنند. (Klein, 2008: p. 485-487)

این دیدگاه بر طبق استدلال ذیل امکان وجود هرگونه توجیهی را درباره باورهای ما غیر ممکن می‌داند:

- اگر S در باور به P موجه است و اگر توجیه S مستلزم انکار پیش فرض‌های شکاکت می‌باشد، در این



صورت S در باور به انکار پیش فرض های شکاکیت نیز موجه است.

- S در انکار پیش فرض های شکاکیت موجه نیست.

- پس S در باور به P موجه نیست. (Dancy, j., Sosa, E. & Steup, M., 2010: p. 716)

بر اساس این استدلال شکاک مدعی است مادامی که فاعل شناسا نتواند به نحو موجهی پیش فرض های شکاکیت را رد کند، نمی تواند در باورهای خود موجه باشد. به عبارت دیگر برخورداری از توجیه برای داشتن باورهای موجه، منوط به آن است که شخص مدرک نسبت به واقعی بودن محیط ادراکی خود آگاه باشد و بداند که آنچه متعلق شناخت او قرار گرفته است، توهم نبوده و عین واقعیت است. سناریوی شکاکیت در صدد است جهان هایی را به تصویر بکشد که واقعیت در آن به دلیل وجود عاملی دیگر به گونه ای دیگر نمایان شده است و فاعل شناسا از دستیابی به حقیقت آن ناتوان است. به همین دلیل شکاک معتقد است مادامی که نتوان اثبات کرد چنین فرض هایی نادرست است، نمی توان مدعی معرفت یا باور موجه شد. مهم ترین فرض هایی که شکاک از آنها برای عدم اثبات شناخت استفاده می کند، عبارت است از فرض وجود روح خبیث، امکان خواب و فرض مغز در خمیره که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد.

۱-۱. فرض وجود روح خبیث^۸

این مسئله که نخستین بار توسط دکارت مطرح شد در صدد انکار اعتبار باورهای انسان می باشد. دکارت فرض می کند یک شیطان شریر و فریبکار وجود دارد که تمام مهارت خود را برای فریفتن او به کار بسته است. در این فرض همه اشیاء، رنگ ها، صداها و به طور کلی جهان خارج، اوهام و فریب هایی هستند که این شیطان فریبنده در ذهن او به وجود می آورد. بر اساس چنین فرضی من نمی توانم به حواس خود اعتماد کنم و معتقد باشم که حقیقتاً این حواس من را به واقعیت خارجی رهنمون می شوند. (Bonjour, 2010: p.10-11)

فرض وجود شیطان فریبکار یکی از قوی ترین پیش فرض های شکاکیت است؛ زیرا باورهای انسانی تنها



زمانی می‌تواند دال بر واقعیت خارجی باشد که توسط یک عامل دیگر تحریف نشود. یک شکاک ادعا می‌کند انکار چنین فرضی غیر ممکن است؛ زیرا حتی زمانی که شما برای انکار روح خبیث تلاش می‌کنید، از القانات او در امان نیستید.

۱-۲. مسئله خواب^۹

خلاصه استدلال از راه خواب را می‌توان چنین تقریر کرد:

- مقدمه اول: هیچ ملاکی برای تشخیص حالت خواب از حالت بیداری وجود ندارد.

- مقدمه دوم: در هنگام خواب، آنچه غیر واقعی است، واقعی پنداشته می‌شود.

در نتیجه هیچ ملاکی وجود ندارد تا براساس آن بتوان امر واقعی را از امر غیر واقعی تشخیص داد.

فرض ارائه شده در این استدلال نشان می‌دهد که باورهای ما راجع به واقعیت داشتن جهان به دلیل احتمال قابل قبول خواب از توجیه و یا حداقل از توجیه لازم برخوردار نیستند. برطبق فرض مذکور اگر آنچه که ما آن را حالت بیداری می‌دانیم حقیقتاً بیداری نبوده و خوابی ژرف باشد که در آن همه اشیاء و انسان‌های پیرامون ما واقعی به نظر می‌رسند، در حالی که واقعی نیستند، نمی‌توان باور داشت که میان مدرک و مدرک رابطه شناختاری واقع شده است. (Bonjour, I., & Sosa. 2003: p. 142)

۱-۳. مسئله مغز در خمره^{۱۰}

این استدلال که توسط نوزیک مطرح شد، صورت جدیدتری از مسئله روح خبیث است که در آن ذهن موجود در لوله آزمایشگاه جایگزین قربانی فریب خورده و رایانه یا تکنسین آن، جایگزین روح خبیث شده است. در این فرض انسان همچون ذهنی تصور شده که توسط رشته‌هایی به رایانه متصل بوده و اطلاعات خود را از آن دریافت می‌کند. حتی زمانی که این ذهن متوجه می‌شود که یک مغز در لوله آزمایشگاه است، به واسطه القانات رایانه، هدایت شده است. (Bonjour, 2010: p. 241)



همچنان که گفته شد امکان وجود روح خبیث، امکان اینکه من صرفاً ذهنی در اختیار یک دانشمند باشم و امکان اینکه من در خواب باشم، حالاتی است که شکاک در جهت نفی توجیه از آن استفاده می‌کند. لازم به ذکر است که شکاکیت زمانی می‌تواند از این فرض‌ها در جهت نفی توجیه استفاده کند که رابطه منطقی میان فرض‌های شکاکیت و عدم توجیه را تبیین کند. به همین دلیل از یک اصل مهم منطقی یعنی اصل بستار استفاده کرده و این رابطه استلزامی را بر مبنای آن تأیید می‌کند. جایگاه اصل بستار در این مسئله تا حدی است که رویکردهای مدافع توجیه با نظر به این اصل و تعیین موضع نسبت به آن، به پاسخ‌گویی پرداخته‌اند. لذا لازم است اصل بستار و رابطه ادعای شکاکیت و این اصل را مورد توجه قرار دهیم.

۲. اصل بستار

مفهوم اصلی بستار در ریاضیات و در ارتباط با مجموعه‌ها مطرح می‌شود. یک مجموعه نسبت به یک عملیات خاص بسته است اگر نتیجه آن عملیات در خود آن مجموعه باشد. مثلاً مجموعه اعداد نسبت به عملیات جمع یا ضرب بسته است؛ زیرا جمع یا ضرب هر دو عدد، خارج از مجموعه خود اعداد نیست. این مفهوم در کاربرد معرفت‌شناختی آن درباره گزاره‌ها و قیاس مطرح می‌شود. سؤال این است که آیا مجموعه گزاره‌های مربوط به یک قیاس نسبت به فرایند قیاس بسته است؟ اگر چنین باشد در این صورت شما به همه نتایج حاصل از فرایند قیاس در ارتباط با گزاره معلوم خود معرفت خواهید داشت. بر طبق اصل فوق معرفت فاعل شناسا به یک گزاره تنها محدود به همان گزاره نیست، بلکه گزاره‌هایی نیز که از لوازم گزاره مذکور هستند به تبع معرفت به گزاره اول متعلق شناخت قرار می‌گیرند.

مفهوم اصل بستار را می‌توان در قالب گزاره زیر بیان کرد:

اگر S به گزاره p معرفت داشته باشد و همچنین بداند که گزاره p مستلزم گزاره q است؛ بنابراین به گزاره q هم معرفت خواهد داشت. (Steven, 2016)



این اصل در معرفت‌شناسی در دفاع از اصل شکاکیت مطرح می‌شود؛ زیرا شکاکیت مدعی آن است اگر من به گزاره «من یک دست دارم» معرفت داشته باشم باید بدانم که مغز در خمره نیستم یا اینکه دچار تخیل یا توهم نشده‌ام؛ زیرا معرفت به گزاره اول مستلزم معرفت به گزاره دوم است و چون نمی‌توانم به لازم، معرفت داشته باشم پس به ملزوم هم معرفت نخواهم داشت. تفکر شکاکیت با استناد به رابطه استلزامی میان مقدم و تالی این گزاره شرطیه و سپس نفی تالی، نفی مقدم را نتیجه می‌گیرد که حاصل آن غیرممکن بودن معرفت و یا عدم وجود توجیه نسبت به بدیهی‌ترین گزاره ناظر به عالم خارج است.

قائلین به امکان معرفت در مقابل این اصل دو موضع متفاوت اختیار کرده‌اند. برخی برای دفاع از توجیه و معرفت، اصل بستار را انکار نموده‌اند. این مخالفت در ادبیات معرفت‌شناسی در قالب دو رویکرد حساسیت نسبت به صدق^{۱۱} و تئوری بدیل‌های مناسب^{۱۲} ارائه شده است. موضع دوم که قوت اصل بستار را مانع از انکار آن می‌داند، ضمن پذیرش این اصل، تئوری خود را در خصوص معرفت با این اصل سازگار کرده و در تلاش است با افزودن شرایطی خاص به نظریه معرفت، ادعای شکاکیت را دفع کند.

۳. مقابله با شکاکیت و انکار اصل بستار

از میان رویکردهایی که برای دفاع در مقابل شکاکیت به انکار اصل بستار می‌پردازد، می‌توان به رویکرد حساسیت نسبت به صدق و نظریه بدیل‌های مناسب اشاره کرد.

۳-۱. رویکرد حساسیت نسبت به صدق

مهم‌ترین نظریه‌ای که بر اساس شرطی‌های خلاف واقع^{۱۳} و انکار اصل بستار در مقابل شکاکیت قرار می‌گیرد، نظریه حساسیت نسبت به صدق است. شرطی‌های خلاف واقع جملات شرطی‌ای هستند که مقدم آنها کاذب است اما خود جمله شرطی صادق می‌باشد. ملاک معرفت در این دیدگاه این است که فاعل S دارای یک باور حساس به صدق است اگر و تنها اگر در نزدیک‌ترین جهان ممکن که در آن p کاذب است، S به p باور نداشته باشد و اگر p صادق است S به p باور داشته باشد. (Kvanvig, 2008:)



(9.463)

این دیدگاه را می‌توان در قالب این مثال تبیین کرد. علی همیشه بر مبنای ساعت اتاق خود زمان را می‌فهمد. این ساعت همیشه درست کار می‌کند و زمان را به درستی نشان می‌دهد. اما اتفاقاً روی ساعت ۸:۲۰ خوابیده است و الان هم واقعاً ساعت ۸:۲۰ است. علی با نگاه کردن به ساعت، به p باور پیدا می‌کند: «الان ساعت ۸:۲۰ است.» این باور صادق است اما حساس به صدق نیست؛ زیرا در نزدیک‌ترین جهان ممکن که تفاوت اندکی با این جهان دارد اگر ساعت ۸:۱۹ باشد باور p کاذب است و علی نباید به آن باور داشته باشد. حال آنکه اگر قرار است علی زمان را از طریق ساعت خوابیده به دست آورد در چنین جهانی همچنان باور خواهد داشت که ساعت ۸:۲۰ است؛ در حالی که این گزاره کاذب است و او نباید به آن باور داشته باشد.

این دیدگاه بر اساس شرطی که آن را جایگزین توجیه کرده است در صدد پاسخ‌گویی به شکاکیت است. گفتیم که شکاک برای اثبات غیر ممکن بودن معرفت ما به جهان خارج از این استدلال استفاده می‌کند. اگر BIV نشانه این گزاره باشد که «من مغز در خمره هستم» و E نشانه معرفت به گزاره‌های متعارفی باشد که ما معمولاً در شرایط طبیعی فکر می‌کنیم که به آنها معرفت داریم، در این صورت استدلال شکاک را می‌توان چنین تقریر کرد:

- من نمی‌دانم که BIV ~

- اگر من نمی‌دانم که BIV ~، پس نمی‌دانم که E

- در نتیجه من نمی‌دانم که E

رویکرد حساسیت به صدق در مقدمه اول با شکاک همراه است و اتفاقاً بر اساس نظریه خود به خوبی تبیین می‌کند که چرا من نمی‌توانم به اینکه مغز در خمره نیستم، معرفت داشته باشم. در این دیدگاه باور BIV ~ حساس به صدق نیست؛ زیرا در شبیه‌ترین جهان ممکن به جهان بالفعل اگر من واقعاً مغز در خمره



باشم نمی‌توانم باور داشته باشم که BIV~. در حالی که BIV~ یک گزاره صادق است و طبق شرط حساسیت به صدق، فاعل باید به آن باور داشته باشد. پس باور به BIV~ حساس نیست و در نتیجه معرفت نمی‌باشد.

با عنایت به این مسئله، نظریه حساسیت به صدق تنها راه‌هایی از شکاکیت را در گرو انکار مقدمه دوم می‌داند. مقدمه دوم استدلال شکاک که در آن بر رابطه استلزامی میان انکار پیش فرض‌های شکاک و معرفت به گزاره‌های ناظر به عالم خارج تأکید می‌کند، مبتنی بر اصل بستار است. نوزیک معتقد است حتی اگر میان انکار پیش فرض‌های شکاک (p) و معرفت به جهان خارج (q) رابطه استلزامی وجود داشته باشد، دانستن p به q منجر نمی‌شود؛ زیرا جهان ممکن است که من در آن به p معرفت دارم بسیار متفاوت از جهان ممکن است که در آن من به q معرفت دارم. این تفاوت آن قدر عمیق است که داشتن معرفت به p اطلاعات بسیار کمی را برای داشتن معرفت به q در اختیار من می‌گذارد. به‌عنوان مثال اگر من باور دارم که الان در کافی شاپ هستم (c) باور من به c حساس است؛ زیرا اگر من در کافی شاپ نبوده و مثلاً در خانه باشم، به c باور نخواهم داشت. از طرفی من باور دارم که خواب نمی‌بینم که در کافی شاپ هستم (H~)، اما باور من به H~ حساس نیست؛ زیرا اگر من خواب باشم، یعنی H~ کاذب باشد، من هنوز هم باور دارم که H~؛ پس به آن معرفت ندارم. از نظر نوزیک هرچند باور من به C مستلزم باور به H~ است و من می‌دانم که H~ _ C اما من به H~ معرفت ندارم. درحالی‌که بر طبق اصل بستار به تبع وجود معرفت به مقدم و رابطه مقدم و تالی، معرفت به تالی جمله شرطیه حاصل می‌شود. در نتیجه نوزیک اصل بستار را نمی‌پذیرد؛ زیرا بر اساس معیار پیشنهادی خود برای معرفت نمی‌تواند با اصل بستار در معرفت به H~ همراه باشد. (Pritchard, 2008: p.441)

۳-۲. نظریه بدیل‌های مناسب

رویکرد دومی که به انکار اصل بستار می‌پردازد، نظریه شقوق بدیل است. درتسک و گلدمن از مدافعین این



دیدگاه هستند. براساس این دیدگاه برای آنکه گفته شود شما دارای معرفت هستید لازم نیست امکان همه گزینها و شقوق بدیل نفی شود؛ بلکه کافی است شقوق بدیل مناسب با فرض موردنظر کنار گذاشته شود. به عبارت دیگر باوجود نیاز به کنار گذاشتن احتمالات منطقی یک ادعا برای تبدیل آن به معرفت، تنها باید احتمالات مرتبط را کنار بگذاریم.

این پیشنهاد به این دلیل است که اگر p مستلزم q است همه احتمالات جایگزین p لزوماً احتمالات جایگزین q نخواهد بود. بنابراین ممکن است من در موقعیتی باشم که بتوانم همه احتمالات جایگزین p را کنار بگذارم، اما نتوانم همه احتمالات q را (مثلاً فرض وجود روح خبیث) نادیده بگیرم. (پویمن، 1387: ص 120)

۴. مقابله با شکاکیت و پذیرش اصل بستار

از جمله دیدگاه‌هایی که برای مقابله با شکاکیت به انکار اصل بستار نمی‌پردازد، می‌توان به نظریه معرفت‌شناسی فضیلت محور سوسا اشاره کرد. این نظریه بدون رد کردن اصل بستار از توجیه باورها در برابر اشکالات شکاکیت دفاع می‌کند که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۴-۱. نظریه مصونیت باور

نظریه حساسیت نسبت به صدق به دلیل انکار اصل بستار و نیز انکار معرفت به پیش فرض‌های شکاکیت مورد نقد قرار گرفت. به همین دلیل رویکرد دیگری پیشنهاد شد که ضمن پذیرش اصل بستار، معرفت ما را به گزاره‌های ناظر به واقع تضمین می‌کند. در بررسی این دیدگاه ابتدا لازم است به معنای مصونیت باور و تفاوت آن با حساسیت نسبت به صدق اشاره کنیم و بعد از آن به نتایج این نظریه در پاسخ‌گویی به شکاکیت بپردازیم.

۴-۱-۱. معنای مصونیت باور

در تبیین معنای مصونیت باور می‌توان به سه تقریر از این نظریه اشاره کرد.



۴-۱-۱-۱. تقریر ویلیامسون^{۱۴}

مصون بودن باور از کذب به این معناست که اگر فرد دارای معرفت است نمی تواند به راحتی در موارد مشابه دچار خطا شود. (Rabinowitz, Danni, Internet encyclopedia of philosophy, The)^{۱۵} (safety condition for knowledge)

به عبارت دیگر زمانی می توان به معرفت برای فاعل شناسا قائل شد که باور او مصون از خطا باشد؛ یعنی هیچ خطر یا زمینه ای که به خاطر آن فاعل به غلط درباره موارد مشابه باوری داشته باشد، وجود ندارد. ویلیامسون مفهوم مصونیت را شرط ضروری نمی داند؛ زیرا معتقد است فهمیدن معنای مصونیت منوط به فهم معنای معرفت است. به این دلیل که تا وقتی ندانیم فاعل در موارد مشابه دارای معرفت است، نمی توانیم مصون بودن باور او را تشخیص بدهیم. و اگر قرار باشد معنای معرفت ضرورتاً بر اساس مصونیت فهمیده شود، دور اتفاق می افتد.

۴-۱-۱-۲. تقریر پریچارد^{۱۶}

باور فاعل مصون از کذب است اگر و تنها اگر در نزدیک ترین جهان های ممکن^{۱۷} که در آن فاعل، باور خود را از طریق همین روشی به دست می آورد که در جهان واقع^{۱۸} به دست آورده است، این باور صادق باشد.^{۱۹} (Pritchard, 2008: p.446)

یعنی تا زمانی که فاعل به درستی باور دارد که P و در همه جهان های نزدیک از همان روشی استفاده می کند که در جهان کنونی استفاده می کند، این باور صادق است. در نتیجه باور مورد نظر مصون خواهد بود.

۴-۱-۱-۳. تقریر سوسا

سوسا معنای مصونیت را در قالب سه عبارت بیان می کند:

- باور S به P مصون است اگر و تنها اگر صادق نباشد که بدون صادق بودن P، S به P باور داشته



باشد.^{۲۰}

- باور به P مصون است مشروط بر این که صرفاً وقتی P صادق است، مورد اعتقاد باشد.^{۲۱}

- یک باور مصون است اگر به راحتی کاذب نشود.^{۲۲} (Sosa, E., 2003: p.276)

طبق این معنا، هر جا که فاعل شناسا به P باور دارد این باور صادق است. یعنی p گزاره‌ای است که در هیچ حالتی باور فاعل به آن کاذب نخواهد بود. چنین باوری در برابر کذب مصون خواهد بود.

از مجموع تعاریف فوق می‌توان به نکات ذیل اشاره کرد:

۱. زمانی می‌توان به معرفت برای فاعل شناسا قائل شد که باور او مصون از خطا باشد؛ یعنی هیچ خطر یا زمینه‌ای که به خاطر آن فاعل شناسا به غلط درباره موارد مشابه، باوری بر خلاف آن داشته باشد وجود ندارد.

۲. این نظریه بر خلاف نظریه حساسیت نسبت به صدق، از باور صادق فاعل شناسا به P، صدق P را نتیجه می‌گیرد.

۳. مفهوم مصونیت با مفهوم جهان‌های ممکن پیوندی نزدیک دارد. مدافعین این نظریه باید به درستی معیار نزدیک بودن جهان‌های ممکن را نسبت به جهان بالفعل تشریح کنند؛ زیرا می‌توان حالت‌هایی را فرض کرد که در آن تشخیص قریب بودن بسیار دشوار به نظر می‌رسد.

به طور خلاصه نظریه مصونیت باور از کذب، معرفت را چنین تحلیل می‌کند: فاعل شناسا دارای باوری مصون است اگر و تنها اگر در نزدیک‌ترین جهان‌های ممکن که S به p باور دارد، p صادق است. بر اساس مفهوم مصونیت، یک باور مصون از کذب به راحتی نمی‌تواند کاذب شود؛ زیرا در همه جهان‌های ممکن نزدیک، این باور صادق است.



۴-۱-۲. نظریه مصوتیت باور و شکاکیت

موضع این دیدگاه در مقابل فرض‌های شکاکیت را می‌توان در سه محور بیان کرد:

۱. این دیدگاه معتقد است ما می‌توانیم به انکار پیش‌فرض‌های شکاک، معرفت داشته باشیم؛ یعنی می‌توانیم بدانیم که مغز در خمره نیستیم؛ زیرا باور BIV~ یک باور مصون است. دلیل این امر آن است که هیچ جهان ممکن نزدیکی وجود ندارد که این باور در آن کاذب باشد. به عبارت دیگر جهان‌های نزدیک به جهان ما که تفاوت اندکی با جهان ما دارند، جهان مغز در خمره نیستند. پس باور من به نفی آن در همه این جهان‌ها (یا اکثر آنها) باوری صادق خواهد بود.
۲. در این رویکرد علاوه بر اینکه مصون بودن باور من به BIV~ اثبات می‌شود، عدم مصوتیت باور من به BIV نیز تبیین می‌گردد؛ زیرا در جهان‌های نزدیک به جهان واقعی من این باور کاذب است.
۳. برای مقابله با شکاکیت به انکار اصل بستار نیازی نیست؛ زیرا من به انکار فرض‌های شکاک معرفت دارم و طبق اصل بستار اگر بدانم که BIV~ در این صورت به گزاره‌های ناظر به عالم واقع معرفت خواهم داشت. (Sosa, E., 2007: p. 25)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



نتیجه‌گیری

در تحلیل نظریه مصونیت باور و موفقیت آن در پاسخ‌گویی به شکاکیت می‌توان به چند مورد اشاره کرد:

۱. این نظریه به جهت پذیرش اصل بستار از مطلوبیت معرفتی بیشتری نسبت به سایر نظریات توجیه برخوردار است.

۲. نظریه مصونیت باور با شکاکیت در این مسئله مشترک است که میان توجیه باور و نفی فرض‌های شکاکیت رابطه استلزامی وجود دارد. نظریه مصونیت مدعی نفی فرض‌های شکاکیت است؛ در حالی که شکاکیت بر قوت فرض‌های خود پابرجاست و از فرض‌های خود دفاع می‌کند.

۳. ارزش معرفتی این نظریه به تبیین دقیق‌تری از مفهوم مصونیت و مؤلفه‌های مربوط به آن وابسته است که مهم‌ترین آن تبیین مفهوم جهان‌های ممکن نزدیک می‌باشد؛ زیرا تشخیص نزدیک بودن جهان‌های ممکن نیازمند ارائه شاخصی دقیق و قابل قبول است. مثلاً فرض کنید فردی در کنار جاده ایستاده و مشاهده می‌کند یک ماشین به طرف او می‌آید. به واسطه مشاهده حسی، این باور در او شکل می‌گیرد: «یک ماشین به سمت من در حرکت است.» جهان مشابهی را فرض کنید که در آن همه شرایط یکسان است، با این تفاوت که این فرد به دلیل مشغول شدن به تماشای منظره طبیعت به پشت سر خود نگاه کرده و شاهد نزدیک شدن ماشین نبوده است. آیا می‌توان این دو جهان را نزدیک دانست؟

۴. موفقیت این نظریه در پاسخ‌گویی به شکاکیت منوط به این است که در مقابل نظریه رقیب خود یعنی شکاکیت از احتمال بیشتری برخوردار باشد.



پی نوشتها

1. Justification
2. Skepticism
3. Closure principle
4. Sensitivity to truth
5. Safety of belief
6. Agrippa
7. Tropes
8. Evil demon
9. Dream problem
10. Brain in vat
11. Sensitivity
12. Relevant-Alternative Theory
13. Counterfactual Approach
14. Timothy Williamson
- 15“ ‘If one knows, one could not easily have been wrong in similar case”.
16. Duncan Pritchard
17. Most nearby possible worlds
- 18 . Actual world
- 19 . AAn agent h has a sffe beeeff nna rruue ooniingenp proposoocooP nnmost naar-by possible world& in whch b ll vvPP P P ssrru””
20. “bbb lbbBss sffe if tt would nob be rruue hlitt b bvvvvvs p wttout tt t enrgr rruue thtt P”
21. AAbffff thtt P ss safe provddid wwouddhave been hdddonly if P”
22. ” A bffff is safe ff noe dlill y wouddthtt bffff be fl s””

پرتال جامع علوم انسانی



- 10- Riii wwvitz, Diiii , “The sffety iiiii iinn for kwwlegg””, [online] Internet encyclopedia of philosophy, Available: <http://www.iep.utm.edu/int-ext/>
- 11- S,,,, ,, (333333“Relevatt rrrrr rr iiees cncctt aaiimmmeeeeeeæe, *In Philosophical Studies*, Berlin: springer link.
- 12- _____, (2007), *A Virtue Epistemology: Apt Belief and Reflective Knowledge, Volume I*, Oxford: Clarendon press.
- 13- Vogel, Jonathan,(2008), “*eeeønniittt eesssssss sss kkeiii c*””””*hnn Oxford handbook of skepticism*, London: Oxford university press.
- 14- Wllia,,, ii caae,, (999999*Seeiii cmmññ nn the Blackwell Guide to Epistemology*, Ed by Greco, J. & Sosa, E. New jersey: Wiley Blackwell,

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



زهرا محمدی محمدیه^۱

محمد کاظم علمی^۲

علیرضا کهنسال^۳

نگرشی نوین به جایگاه هنر با محوریت نمادشناسی

در آراء افلاطون و ملاصدرا*

چکیده

افلاطون و ملاصدرا هیچ‌یک واژه نماد را در آراء خود به‌کار نبرده‌اند، اما بر اساس اصل حکایت‌گری و توجه به مبانی فلسفی دو فیلسوف می‌توان با نگرشی افلاطونی و صدرایی نماد را در بستر تفکر فلسفی آن دو، مفهوم‌سازی کرد. با ابتدا بر اهمیت نظریه ایده و کیفیت محاکات مورد نظر افلاطون، می‌توان چنین برداشت کرد که نماد در اندیشه امری است که به نحو تشابهی خاص بر مبنای رابطه «بهره‌مندی»، از حقیقت متعالی حکایت دارد. در اندیشه ملاصدرا نیز با تأمل در کیفیت حکایت برخاسته از مبانی فلسفی وی، می‌توان نماد را امری دانست که از امر نمادینه‌شده‌ای حکایت می‌کند که علت آن است و نماد به حکم هویت رقیقتی و تشابه ظلی حقیقی از آن محاکات دارد. این پژوهش بر آن است تا با تکیه به روش تحلیل فلسفی ضمن تبیین چیستی نماد در نگرش دو فیلسوف، خوانش جدیدی نسبت به جایگاه هنر در نظام فلسفی آن دو ارائه دهد که این خوانش، مبتنی بر تحلیل نگرش دو فیلسوف نسبت به چیستی نماد است و نوعی تفکیک در هنرها را بر مبنای نوع محاکات آن‌ها - نمادین یا غیر نمادین - برمی‌تابد که مبنای هنر اثرگذار در ارتقاء معرفتی لحاظ می‌گردد. با تحلیل نمادشناسی در اندیشه دو فیلسوف، در عین واگرایی مبانی فکری آن دو، نوعی هم‌گرایی در ارتباط با نمادشناسی و بسط آن در حوزه هنر می‌توان یافت که نوعی تحول از بُعد فلسفی را نسبت به جایگاه هنر برمی‌تابد.

واژگان کلیدی: هنر، ایده، نماد، تصویر، تقلید.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۱۲

۱. دانشجوی دکتری حکمت متعالیه دانشگاه فردوسی مشهد mohamadizahra93@yahoo.com

۲. دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد elmi@um.ac.ir

۳. دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد kohansal-a@um.ac.ir